

دیگر باید از زندگی ام بروی بیرون!

بازی بزرگان-۲۵: آن بنکرافت در " فارغ التحصیل " ساخته مایک نیکولز

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : دی ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتیم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

این فیلم نسبتاً پربیننده شام آخر که دوست و همکار مطبوعاتی مان فریدون جیرانی چند سال پیش ساخت و هنوز دارد در شبکه ویدئویی، خوب می فروشد و اجاره می رود، در واقع داستان اش را از یک شاهکار بزرگ سینمای غرب برداشته و البته نتیجه گیری معقول انسانی و اخلاقی و کمی شوخ آن را به شکلی کاملاً غیر قابل قبول، جدی و حتی کمی بیمارگونه تغییر داده است: فیلم فارغ التحصیل / The Graduate (مایک نیکولز، ۱۹۶۷) که اتفاقاً در ایران هم اکران عمومی موفق و در بین هم نسلان جیرانی، محبوبیت روشنفکرانه ای داشت، ماجرای عشق و علاقه بین یک دختر و پسر دانشجوی را به سرانجام می رساند و ارتباط عجیب و نامعمول بین پسر و مادر همان دختر را، به کلی متوقف و رد می کرد. اما نسخه وطنی، درست برعکس، مادر و جوان دانشجوی را به هم می رساند و بعد دختر را با تفنگ به حمله گاه آن دو می فرستاد تا از روی حسادت، جفت شان را بکشد!

در فیلم اصلی، نقطه مهم و مشخصی هست که ارتباط قبلی خانم رابینسون (آن بنکرافت) و جوان یعنی بنجامین (داستین هافمن) جلوی دختر خانواده رابینسون یعنی الین (کاترین راس) لو می رود و همزمان،

هم دختر جیغ می کشد و ارتباط و ازدواج خودش و بن / بنجامین را منتفی و تمام شده می داند و هم مادر با چهره ای در هم رفته و غم زده می گوید «خداحافظ بنجامین»؛ و همه چیز را بین خودش و او، رو به پایان و ویرانی می بیند. در این صحنه تکان دهنده فارغ التحصیل ، بازی آن بنکرافت، بازیگر دقیق و با انعطاف و اسکارگرفته فیلم معجزه گر (آرتور پن ، ۱۹۶۲) ، طوری است که در لحن و حالت خانم رابینسون، چیزی عمیق تر از یک خداحافظی ساده احساس می کنیم. خانم رابینسون چند دقیقه پیش از این، بن را تهدید کرده که خودش می رود و قضیه را به الین لو می دهد؛ اما بن که نگران است او ماجرا را پیش دخترش طوری به غیر از آن چه که بوده، جلوه بدهد، سریع تر می دود و بدون اشاره به جزئیات، در دو جمله به الین می فهماند که ماجرا از چه قرار بوده. بعد از جیغ بلند الین و اخراج بن از خانه است که خانم رابینسون با موهای به هم ریخته و خیس از باران، کنار پله ها می ایستد و به افق مبهمی خیره می شود و آن دیالوگ خداحافظی را می گوید.

نگاه بنکرافت و آشفتگی او، انگار فقط از پایان تنها ارتباط شوق آمیز انسانی خانم رابینسون در چند سال اخیر زندگی اش خبر نمی دهد؛ بلکه همچنین تمام شدن هر نوع احتمال برای بهبود شرایط زیستی و خانوادگی و شخصی او و حتی خلاء عاطفی اش را منتقل می کند. لحن تلخ و صدای بم و خش دار بنکرافت هم طنین خاصی دارد که گویی کاربرد این خداحافظی را فراتر از موقعیت لحظه ای اش جلوه می دهد و حتی بخشی از فاصله نسل ها را که یکی از مضامین اصلی فیلم است، منعکس می کند. خداحافظی خانم رابینسون با بنجامین، وداع نسل قبلی با نسل جدید و خاصی است که سرگشتگی های دیگری دارد و کم باید به خودش و آن نسل، یکجا بقبولاند که همدیگر را نمی فهمند و به هیچ وجه نمی توانند ربط و پیوندی با هم برقرار کنند.

جزئیاتی در چهره و بیان بنکرافت، با قابلیت بسیار بیشتر از آن چه تصور می کنیم در بازی های بازیگران یک فیلم وجود دارد، در فارغ التحصیل کاربرد «خلق معنا» پیدا می کند و مفاهیم و احساس هاس انسانی مورد نظر مایک نیکولز را به ما انتقال می دهد. پیشنهاد توأم با بدجنسی ام این است که یک بار شام آخر را از این زاویه ببینید و دقت کنید که دو بازیگر جوان فیلم (محمد رضا گلزار و هانیه توسلی) چطور هدایت شده اند و چطور بازی می کنند که اصلاً انگار کوچک ترین درک ناشی از «هم نسلی» در آنها نیست؛ و مادر (کتایون ریاحی) انگار اصلاً متوجه نیست که سوای همه آدم های بیرون از خانه اش، دختری دارد که او هم اصلاً عواطف بین او و پسر را تاب نمی آورد و علت حساسیت هایش، چیزی به نام عشق و علاقه است!